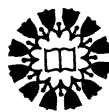


تاریخ زبان و فرهنگ عربی

دکتر آذرتاش آذرنوش

تهران

۱۳۹۴



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار
	بخش اول: عصر پیش از اسلام
۷	کلیات
۱۳	فصل اول: تاریخچه کشورهای کهن در عربستان
۱۳	زیستگاه سامیان
۱۴	قوم سامی
۱۶	سامیان بین النهرین
۱۶	دولتهای درون شبه جزیره العرب
۱۷	دولتهای جنوب جزیره العرب (یمن)
۲۱	عصر تسلط ایران بر یمن
۲۷	دولتهای شمال جزیره العرب
۳۵	فصل دوم: خطها و زبانهای سامی
۳۵	الف) خطها
۳۷	خطهای آرامی
۴۱	پیدایش خط عربی
۴۴	نگارش قرآن
۴۶	ب) زبانها
۵۰	عربی کلاسیک
۵۴	العربیة الباقية
۵۸	زبان فصیح یگانه

صفحه	عنوان
۶۰	فصل سوم: اعراب جاهلی و فرهنگ ایشان
۶۰	تفکر اعراب در دوران جاهلیت
۶۷	ادب جاهلی
۶۷	مجامع ادبی
۶۸	شعر
۷۴	ارزش شعر
بخش دوم: عصر اسلام	
۷۹	فصل چهارم: نخستین سده اسلامی
۸۱	ادبیات در آغاز اسلام
۸۱	شعر
۸۳	نثر
۸۸	ادبیات در عصر اموی
۸۸	شعر
۹۰	نثر
۹۱	فصل پنجم: عصر اول عباسی
۹۱	بغداد، مرکز جهان اسلام
۹۵	ادبیات در عصر عباسی
۹۵	شعر
۹۸	نثر
۱۰۶	علوم در عصر عباسی
۱۰۶	الف) برخاسته از متن جامعه عربی
۱۰۶	۱. لغت‌شناسی
۱۱۲	۲. تاریخ
۱۲۱	ب) برگرفته از بیگانگان
۱۳۲	ادبیات و علوم دینی
۱۳۲	الف) ادبیات دینی
۱۳۸	ب) علوم دینی

صفحه	عنوان
۱۴۷	فصل ششم: عصر دوم عباسی (عصر تفرقه)
۱۴۷	دورنمای تاریخی
۱۴۷	بغداد
۱۴۹	ایالات دیگر
۱۵۰	اندیشه و ادب
۱۵۳	نثر علمی
۱۵۳	زبان‌شناسان
۱۵۴	مورخان
۱۵۶	جغرافی‌نویسان
۱۵۹	فیلسوفان
۱۶۲	نویسندگان علوم دینی
۱۶۵	متصوفان
۱۶۸	فصل هفتم: عصر مغول و عثمانی (عصر رکود و انحطاط)
۱۶۹	دورنمای تاریخی
۱۷۰	شعر و شاعران این دوره
۱۷۰	نثر ادبی
۱۷۴	زبان‌شناسان
۱۷۵	مورخان
۱۷۶	جغرافی‌نویسان
۱۷۸	نویسندگان علوم دینی
۱۸۰	متصوفان
۱۸۱	منابع و مآخذ
۱۸۳	منابعی برای مطالعه بیشتر

پیشگفتار

پس از بازگشایی دانشگاهها، چون به برنامه‌ریزی درسهای عربی دانشکده پرداختیم، دو عامل باعث شد که درسی به نام «تاریخ فرهنگ عربی» و بعدها، «تاریخ زبان و فرهنگ عربی» در برنامه بگنجانیم. ما اکنون می‌کوشیم آن دو عامل را بازشکافیم تا اهمیت این درس و فلسفه وجودی آن آشکار گردد.

۱. واژه‌ها به موجودات زنده شبیه‌اند؛ صوت و شکل نگارشی جسم آنهاست و معنی، روانشان. این پدیده‌ها روزی زاده می‌شوند، دوران خردی را طی می‌کنند، تحول می‌یابند و برحسب نقشی که باید در اجتماع آدمیان بازی کنند، مسئولیتهایی گاه جزئی و محدود و گاه بسیار گران به عهده می‌گیرند. مراد ما از مسئولیت واژه، همانا معنایی است که باید بازگو کند. واژه که در واقع شکل گفتاری و نگارشی معناست و بدون آن، حتی تکوین معنی در ذهن آدمیزاد دشوار می‌گردد، زمانی می‌میرد که آن معنی از میان برود.

«معنی»، برخلاف آنچه معمولاً می‌پنداریم، هیچ‌گاه صددرصد روشن و معین نیست؛ حوزه معنایی هر کلمه به هاله‌ای شبیه است که مرکزی مشخص دارد، اما کرانه‌های آن در ابهام ناپدید می‌گردد. از آن گذشته، حوزه معنایی کلمه نزد افراد گوناگون یکسان نیست؛ یعنی بعید است که دو نفر، از یک کلمه معین، مثلاً «شجاعت»، برداشت و تصور یگانه‌ای داشته باشند. حال اگر افراد از دو جامعه متفاوت برخاسته باشند، اختلاف میان تصویری که هر یک، از آن کلمه دارند، بس عظیم می‌گردد. شجاعت و جوانمردی در ذهن انگلیسیها شامل رفتارها و باورهای گوناگونی است که برخی از آنها، نزد ما، غیر اخلاقی و خلاف انسانیت و ضد ارزش

تلقی می‌شود. همچنان که آنان، برخی از باورهای ما را، در همان حوزه معنایی، بی‌خردی و تعصب می‌انگارند.

زبان عربی و اقوام عرب کهن نیز برای ما ایرانیان، از جهاتی بیگانه‌اند. راست است که ما مسلمانان، چه عرب و چه عجم به یمن قرآن کریم و تعالیم اسلام، معتقدات مشترک یافته‌ایم و همه به درگاه خداوند یکتا نیایش می‌کنیم و رفتارهای عبادی مشابهی داریم، اما تفاوت ما در زمینه فرهنگ و عادات و اخلاق، بس عظیم است. آنچه مثلاً کلمه «سخاوت» در ذهن اعراب بدوی القا می‌کند، با آنچه از شنیدن همان کلمه در ذهن ما نقش می‌بندد، تفاوت بسیار دارد؛ خاصه اگر این کلمه در زمانهای کهن، مثلاً پیش از اسلام استعمال شود. بی‌گمان کلمات مادی و به ظاهر آشکار هم از این تنگنا در امان نیستند؛ «صحرا» در ذهن عرب بدوی، زمینی خشک و سوزان و بی‌پایان و طوفان‌زاست و در ذهن مردی مازندرانی، علفزاری نیمه وحشی و محدود.

پیداست که هیچ کتاب لغتی به این تفاوت‌های «فوق لغت» که اصطلاحاً «فرازبانی» می‌خوانیم اشاره نمی‌کند. همه در مقابل «شجاعت» می‌نویسند: «دلیری» و در مقابل «وادی» کلمه «دره» را می‌نهند و دیگر نمی‌گویند که این کلمات چه تصوراتی در ذهن عربها القا می‌کنند. به این دلیل است که هیچ‌گاه نمی‌توان زبان واقعی قومی را به کمک فرهنگ لغت آموخت.

ما خواسته‌ایم با درس «تاریخ زبان و فرهنگ عربی»، دانشجویان خود را در فضاهای تاریخی و فرهنگی عربی قرار دهیم تا شاید واژه‌های عربی را با بار معنایی اصلی‌شان، آنچنان که در زادگاه خود به کار می‌روند، دریابند. به عبارت دیگر، اگر این آگاهیها فراهم نیاید، آنچه در کلاسهای درس عربی می‌آموزیم، کاربرد واقعی نمی‌یابد. از سوی دیگر، برای آنکه زبانی بتواند ابزار تفاهم میان افراد یک جامعه گردد، علاوه بر پدیده‌های مادی، نیاز به مشترکاتی فرهنگی دارد که افراد آن جامعه، اغراض خود را به کمک آنها بهتر و عمیق‌تر بیان می‌کنند؛ مثلاً هنگامی که می‌گوییم «فلان کس رستم شده» یا «سعدی شده»، شنونده به آسانی می‌فهمد که می‌خواهیم از زورمندی یا شاعر بودن کسی سخن بگوییم؛ زیرا او نیز «رستم» و «سعدی» و نقش

آن دو را در فرهنگ ایرانی می‌داند. بنابراین، هدف دیگر «تاریخ زبان فرهنگ» آن است که عمده‌ترین پدیده‌های فرهنگی را به عربی‌آموزان ایرانی تعلیم دهد تا با «مشترکاتی» که میان همهٔ عرب‌زبانان رواج دارد آشنا گردد.

۲. قرآن کریم محور اصلی همهٔ مطالعات عقیدتی ماست. بدیهی است که ما در زندگی روزمرهٔ خود پیوسته آن را می‌خوانیم، اما همین که به حوزهٔ پژوهش وارد می‌شویم، دیگر آن تلاوت ساده، بسنده نیست و باید پا فراتر نهاد و مفاهیم ارجمند آن را دریافت و به کار بست؛ البته برای این کار می‌توان به ترجمه‌های متعدد قرآن مراجعه کرد، اما می‌دانیم که هیچ‌یک از این ترجمه‌ها را نمی‌توانیم جایگزین متن قرآن - که خود معجزه‌ای الهی است - سازیم، خاصه اگر عربی‌آموز و دانشجوی دانشکدهٔ الهیات باشیم و بخواهیم مستقیماً از سرچشمه‌های زلال قرآنی بهره‌مند گردیم، نه از ترجمه‌ها و برداشتهای دیگران. این ضرورت، ما را بر آن می‌دارد که علاوه بر زبان قرآن کریم و تفاسیر آن، به تاریخچهٔ زبان و خط عربی نیز عنایت ورزیم تا بدانیم قالب خط و زبان که وحی خداوندی را در سینهٔ خود محفوظ می‌دارند، از کجا سرچشمه گرفته‌اند و چگونه تحول یافته‌اند و چگونه سرانجام به دست کُتاب وحی رسیده‌اند. مسائلی که در این‌گونه پژوهشها می‌آموزیم، پرده از چهرهٔ انبوهی از دشواریهای قرائت و کتابت قرآن برمی‌دارد. از سوی دیگر، آشنایی با اوضاع تاریخی و فرهنگی زمان وحی و دوره‌های پیش از آن نیز از اهمیتی عظیم برخوردار است؛ زیرا باید دید آیا مخاطبان وحی صرفاً اقوامی ساده و بی‌خرد و بیابانگرد و بی‌تاریخ بوده‌اند، یا اقوامی که از میراث فرهنگی نیاکان خود بهره داشته‌اند. متأسفانه در جامعهٔ ایران، طی دورانهای اخیر، پژوهش قابل توجهی در این باره صورت نگرفته و فرض همگان بر آن بوده است که اسلام تنها در مقابل بادیه‌نشینان بدوی قد علم کرده است. اما کار به این آسانی نبود و کوشش پیامبر (ص) تنها به مجاب کردن مردمانی ساده‌اندیش و بی‌آلایش منحصر نمی‌گردید، زیرا از دیرباز، در اطراف جزیرهٔ العرب، اقوامی پدید آمده بودند که از فرهنگی فاخر و باورهای استوار بهره‌مند بودند و از تمدن همسایگان، چون بیزانس و ایران و حبشه تأثیر می‌پذیرفتند.

برخی نیز به آیینهای یکتاپرستی روی آورده بودند و حتی گروهی از آنان، در پی ریزی تمدن جهانی سهمی بسزا داشته‌اند. آثاری از آن تأثیرات و این تمدنها در قرآن کریم نیز منعکس گردیده است.

نویسنده کتاب حاضر می‌پندارد که اگر دانشجویان با این فرهنگهای خرد و کلان، تا حدی آشنایی یابند و مقام و محل حوزه وحی را نسبت به آنها بسنجند و کشاکش آن تمدنها را با تمدنهای بیگانه بررسی کنند، بی‌گمان پاسخ انبوهی از پرسشهایی را که طی دوران درس و تحقیق برای آنان مطرح می‌گردد باز خواهند یافت.

آ. آذرنوش

بخش اول

عصر پیش از اسلام

فصل اول: تاریخچه کشورهای کهن در عربستان

فصل دوم: خطها و زبانهای سامی

فصل سوم: اعراب جاهلی و فرهنگ ایشان

کلیات

همه کسانی که به تاریخ و ادب عرب پرداخته‌اند کار خود را به دو بخش اساسی تقسیم کرده‌اند. از آنجا که ظهور اسلام جهان عرب را چه در مادیات و چه در معنویات به کلی دگرگون ساخت، دانشمندان، دوران پیش از اسلام را واحد تاریخی مستقلی فرض می‌کنند و آن را در زمینه خاصی مورد بررسی قرار می‌دهند و پس از آن به دوران اسلامی می‌پردازند. این شیوه در عمل، کار را آسان می‌سازد و ما نیز از آن پیروی می‌کنیم، اما هیچ‌گاه نباید پنداشت که این دو عصر، به راستی مستقل‌اند و هیچ پیوندی با یکدیگر ندارند؛ بلکه به عکس، رابطه میان این دو دوره چندان استوار است که فهم بسیاری از جنبه‌های فرهنگی عصر اسلام، بدون آشنایی با فرهنگ گذشته، اساساً امکان‌پذیر نیست. بسیاری از عادات و رسوم و خلیات و دانشهای آن دوران به عصر اسلام انتقال یافته و در زندگی مسلمانان، خاصه در آغاز اسلام، تأثیر عمیق نهاده است؛ حتی بسیاری از جنگها و کشمکشهای سیاسی قرن اول هجری ریشه در اختلافهای قرن گذشته داشته است.

حال، نظر به پیوند انکارناپذیر دورانهای تاریخی با یکدیگر، لازم می‌آید که برای درک همه‌جانبه و عمیق‌تر تمدن پرشکوه اسلام، از گذشته اقوامی که در زادگاه آن زیسته‌اند و نیز از مایه‌های فرهنگی و اجتماعی‌ای که به آن داده‌اند آگاه گردیم تا شاید از برخی پیشداوریهای شتابزده و ناصواب در امان مانیم.

دوران پیش از اسلام را عموماً عصر جاهلی می‌خوانند و پیداست که این لفظ، از نظر مسلمانان پیوسته نوعی تحقیر دربر داشته است، به خصوص که قرآن کریم در جاهلیت به چشم حقارت نگریسته است. این کلمه چهار بار در قرآن آمده است:

ظنّ الجاهلیة (آل عمران، ۱۵۴)، حکم الجاهلیة (مائده، ۵۰)، حمیة الجاهلیة (فتح، ۲۶) و نیز الجاهلیة الاولى (احزاب، ۳۳).

دو موضوع را درباره جاهلیت باید مورد بررسی قرار داد: یکی آنکه دوران جاهلیت - که البته به عصر اسلام پایان پذیرفته - از چه زمان آغاز گردیده است؛ دیگر آنکه معنای جاهلیت چیست. ترکیب الجاهلیة الاولى (جاهلیت نخستین) در قرآن کریم، مفسران را بر آن داشته است که جاهلیت دیگری (الجاهلیة الأخری) نیز فرض کنند و آن را در دوره‌ای که بلافاصله پیش از اسلام قرار دارد بنهند و آنگاه جاهلیت اولی را دورانهایی بسیار کهن و گوناگون بیندارند؛ بدین سان جاهلیت نخست، گاه عصر حضرت ابراهیم (ع)، گاه فاصله میان حضرت آدم (ع) و حضرت نوح (ع)، یا فاصله میان نوح (ع) و ادریس (ع)، و یا حتی زمان حضرت موسی (ع) تا حضرت عیسی (ع)، و یا از زمان حضرت عیسی (ع) تا حضرت ختمی مرتبت (ص) فرض شده است؛ اما در ذهن پژوهشگران معاصر، گویی عصر جاهلی جز همین دو سه قرن پیش از اسلام که دوران شکوفایی شعر و زبان عرب نیز بوده، چیز دیگری نیست. معنای جاهلیت برخلاف آنچه ظاهراً به نظر می‌آید چندان روشن نیست. بسیاری از دانشمندان معتقدند که چون در دورانهای پیش از اسلام تازیان را تمدنی نبوده و پیوسته از جایی به جایی دیگر می‌کوچیدند و اغلب به خدایی جز بت‌های بی‌شمارشان معتقد نبوده‌اند و در نتیجه، در جهان تاریکیها و نادانیها غوطه‌ور بودند، آنان را جاهل خواندند و دورانشان را دوران جاهلیت نامیدند.

معنای جهل (نادانی) البته یکی از معانی این کلمه بوده است و شاید غنّتره، شاعر جاهلی، در شعر معروف خود «ان كنتِ جاهلةً بما لم تعلمی ...»^۱ چیزی جز این معنی اراده نکرده باشد، اما از اوایل قرن بیستم، برخی از خاورشناسان در این باره تردید کردند و نادانی و جهل را معنای ثانوی کلمه پنداشتند و ادعا کردند که جهل در دوران پیش از اسلام، نه در مقابل علم (دانایی) که در مقابل حلم به معنای

۱. اگر نسبت به آنچه نمی‌دانستی جاهل بودی ...

بردباری، بخشندگی، نیک‌اندیشی و لیاقت و درایت بوده است؛ بدین سان، معنای نخستین و اصلی جهل و جاهلیت، همانا خشونت و ناهنجاری و خودستایی و شتابزدگی و بی‌ارادگی است. این دانشمندان، در تأیید نظر خویش، اشعاری از عصر جاهلی را به عنوان شاهد عرضه کرده‌اند؛ از آن جمله است شعر شَنْفَری «وَلَا تَزْدَهِي الْأَجْهَالُ حِلْمِي...»^۱.

احمد امین، نویسنده مشهور مصری نیز این نظر را تأیید کرده، می‌گوید: سفاقت، غضب و خودستایی معانی اصلی جهل‌اند؛ در حدیث نیز همین معنی پدیدار شده است «و لَكِنْ أَجْهَلْتَهُ الْحَمِيَّةُ»^۲. از قول پیامبر اکرم (ص) نیز چنین نقل شده است که «أَنَّكَ امْرُؤٌ فَيْكُ جَاهِلِيَّةٌ»^۳. این معانی پیش از اسلام معروف همگان بود و اسلام با آنها به مبارزه پرداخت تا سرانجام به دست فراموشی سپرده شد.^۴

پس از این مقدمه کوتاه لازم می‌آید بدانیم نیاکان این عربان که خداوند با اسلام سربلندشان گردانید، چه کسان بودند، چه تمدنهایی داشته‌اند و در جوامع اطراف خود چه تأثیری نهاده‌اند.

نخست بینیم شبه جزیره‌ای که با اندکی تسامح، جزیره‌العرب و به فارسی، عربستان می‌خوانیم چه جایی بوده است.

جغرافیای عربستان

جزیره‌العرب یا الجزیره که در حقیقت شبه جزیره‌ای بیش نیست و ما آن را عربستان می‌نامیم از غرب به دریای سرخ، از شرق به خلیج فارس و دریای عمان و از جنوب به اقیانوس هند محدود است. مساحت این سرزمین، تقریباً دو برابر ایران و یک چهارم اروپاست. مساحت دقیق عربستان از نظر جغرافی‌شناسان مختلف است؛ زیرا

۱. جهلها، حلم مرا زیانی نمی‌رساند ...

۲. شور و تعصب، او را به جهل (ضد حلم) دچار کرده است.

۳. تو مردی هستی که جاهلیتی (نوعی خشونت و تندخویی) در تو وجود دارد.

۴. فجرالاسلام، ص ۶۹-۷۰.

در شمال جزیره، مرز معینی برای آن در نظر گرفته نشده و برخی مرز شمالی را تا نواحی حلب و فرات شمالی پیش برده‌اند.

بیش از نیمی از عربستان را صحرای خشک فرا گرفته است. در منتهای شمالی، از حدود فلسطین تا جنوب غربی عراق، بادیه‌الشم است. در نواحی جنوبی این بیابان واحه‌های نسبتاً آبادی وجود دارد و مهم‌ترین آنها دَومَة‌الْجَنْدَل است که امروز جَوف خوانده می‌شود. از جنوب جوف، کویر بزرگی به نام نفود بزرگ یا نفود شمالی آغاز می‌شود که در ششصد و چهل کیلومتری جنوب جوف، به جَبَل شَمَر پایان می‌پذیرد. این کویر در بخش جنوب شرقی به سمت پایین ادامه می‌یابد و تا کویت و الأحساء کشیده می‌شود. سراسر این قسمت را نفود کوچک یا دَهْناء می‌نامند. در بخش جنوبی این رشته کویر، یعنی در جنوب مرکزی عربستان، کویر عظیم و مشهوری آغاز می‌شود که الرَّبْع‌الْخَالِی خوانده می‌شود. این صحرا بخش بزرگی از جنوب عربستان را اشغال کرده و فقط کرانه‌های خلیج و دریای عمان و اقیانوس و بخشی از خاک یمن از چنگ خشکی کویر در امان مانده‌اند. در جنوب این صحرا، مَهْرَة، حَضْرَمَوْت و در جنوب غربی آن، سرزمین یمن واقع است. بیشتر نواحی آباد عربستان در سواحل دریا یا در شمال واقع‌اند. تنها نَجْد و یَمَامَة که در مرکز، از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده‌اند، سرزمینهای نسبتاً آبادی هستند که چون جزیره‌هایی در میان صحراها جای گرفته‌اند. بخشهای آباد کرانه‌های دریاها مختصراً به این شرح است: شبه جزیره سینا در منتهالیه شمال غربی عربستان، سرزمین نبطیان قدیم در مشرق این شبه جزیره که از وادی‌الْعَرَبَة و مملکت اِدوم یا ایدوم قدیم در شمال تا حِسمی در جنوب ادامه دارد، پایتخت معروف نبطیان که به یونانی و رومی پتِرا (Petrea) گویند و در عربی امروز بَطْرا نویسند در همین ناحیه واقع است. در جنوب شرقی سینا، خلیج عَقَبَة واقع است که دو بندر ایلة در شمال و وَجْه در جنوب آن مشهورند، در ماورای این ساحل، رو به داخل جزیره، حِطَّه مَدَین است. از مدین راه مستقیم به وادی‌القری می‌رسد، حِطَّه حِسمی در شرق مدین و شمال حجاز و تبوک قرار دارد. قصبه معروف تِیماء در مشرق راه شمال به مدینه

واقع است. بین تبوک و مدائن صالح، کمی به سوی شرق، حسمی عُوفَه که یکی از مراکز بزرگ قوم ثمود بود، در حَرَّة العُوَیْرِص جای داشته است. مدائن صالح نیز خود نام تازه‌ای از برای شهر کهن حِجْر است که مرکز دیگر ثمودیان بوده است. در جنوب شرقی این شهر، العُلی است که ظاهراً شهر دَیدانیاها و مرکز مهاجرین معینی بوده است.

بیشتر نواحی‌ای که تاکنون ذکر شد، در زمانهای پیشین، جزو ایدوم و بعدها تحت تصرف رومیان بوده است. از این حدود به طرف جنوب، سرزمین تاریخی حجاز شروع می‌شود. واژه حجاز به معنای مانع و بند است و در آغاز بر سلسله کوههایی که در موازات دریای سرخ، کمی دورتر از ساحل قرار دارد اطلاق می‌شد. دشتهای میان این کوهها و دریا را تِهَامَة و دشتهای نجد اشغال کرده است. از شهرهای بزرگ حجاز، یکی یثرب است که بعدها مدینه خوانده شد؛ دیگر مکه و بندر آن جده و شهر ییلاقی طائف است. پایین‌تر از حجاز ولایت کوچک عَسیر و پس از آن، سرزمین یمن قرار دارد. مشرق یمن را صحرای خوفناک الربع الخالی و غرب و جنوب را، دریای سرخ و اقیانوس هند فرا گرفته است. این سرزمین، تمدنهایی کهن و عظیم به خود دیده است که ما به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد. در کرانه‌های اقیانوس هند، پس از یمن، عَدَن و حَضْرَمَوْت و سپس ناحیه مَهْرَة و در دورترین بخش این ساحل، شبه جزیره عُمان قرار گرفته که بندر آن مَسْقَط خوانده می‌شود. سواحل عمان به شبه جزیره قَطْر ختم می‌شود. بالاتر از قطر، یعنی در سواحل غربی خلیج، سرزمین الاحساء که قبلاً بحرین خوانده می‌شد آغاز می‌شود. در شمال الاحساء و جنوب بصره، کویت است. تقریباً به موازات کویت در داخل شبه جزیره، نجد مرکزی که امروز مرکز کشور عربستان سعودی است قرار دارد. پیش از این، نجد خود به دو بخش بود: جَبَل شَمَّر و پایتخت آن، حائل، که تا سال ۱۳۰۰ ق. تحت تصرف آل رشید بود؛ دیگر، کمی به سوی جنوب و شرق، قلمرو آل سعود و پایتخت آن، ریاض (که در قدیم دِرْعِیَّة خوانده می‌شد) واقع بود. در سال ۱۲۹۳ ق. آل سعود، الاحساء و سپس حجاز و عسیر و تمام نجد را متصرف شدند و

به این ترتیب کشور بزرگ عربستان سعودی را تشکیل دادند. در فراسوی خلیج، دو رود دجله و فرات جریان دارند که از دیرباز، تمدنهایی عظیم و شهرهایی بزرگ را سیراب می کرده‌اند. شهرهای مدائن، بغداد، موصل، نینوا و سرزمین آشور که هر یک تاریخی مفصل دارند، در کرانه دجله و بابل و به خصوص حیره که درباره آن به تفصیل سخن خواهیم گفت، بر کرانه فرات جای داشته‌اند.